**( لز ) در اينکه الوهيّت فقط بتوسّط**

**مظاهر الهيّه شناخته ميشود**

**سؤال**

حقيقت الوهيّت و تعلّقش بمطالع ربّانيّه و مشارق رحمانيّه چگونه است ؟

**جواب**

بدانکه حقيقت الوهيّت و کنه ذات احديّت تنزيه صرف و تقديس بحت يعنی از هر ستايشی منزّه و مبرّاست جميع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهامست غيب منيع لا يدرک و ذات بحت لا يوصف زيرا ذات الهی محيط است و جميع کائنات محاط و البتّه محيط اعظم از محاط لهذا محاط پی بمحيط نبرد و ادراک حقيقت آن ننمايد . عقول هر چه ترقّی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد ، نهايت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حقّ زيرا ذات و صفات حضرت احديّت در علوّ تقديس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه " اَلسَّبيلُ مَسدُود وَ الطَّلَبُ مَردُود ". و اين واضح است که مدرکات انسانيّه فرع وجود انسانست و انسان آيت رحمانست چگونه فرع آيت احاطه بموجد آيت کند يعنی ادراکات که فرع وجود انسانست بحضرت يزدان پی نبرد لهذا آن حقيقت الوهيّت مخفی از جميع ادراکات و مستور از عقول جميع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال . ملاحظه مينمائيم که هر ما دونی عاجز از ادراک حقيقت ما فوقست مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمايند ادراک حقيقت انسان نتوانند و تصوّر قوّه باصره و قوّه سامعه و سائر حواسّ نکنند و حال آنکه کلّ مخلوقند پس انسان مخلوق چگونه پی بحقيقت ذات پاک خالق برد در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بيانرا اتّساعی و نه اشاره را مجال و جوازی ذرّه خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب " عَجَزَتِ العُقُول عَن اِدراکه وَ حارَتِ النُّفُوس فی بَيانِه لا تُدرِکُهُ الأبصار وَ هُوَ يُدرِکُ الأبصار وَ هُوَ اللّطيفُ الخَبير ". لهذا در اين مقام هر ذکر و بيانی قاصر و هر تعريف و توصيفی غير لايق و هر تصوّری ساقط و هر تعمّقی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقيقة الحقائق و سرّ الاسرار را تجلّيات و اشراقات و ظهور و جلوه ای در عالم وجود است و مطالع آن اشراق و مجالی آن تجلّی و مظاهر آن ظهور مطالع مقدّسه و حقايق کلّيّه و کينونات رحمانيّه‌اند که آنان مرايای حقيقی ذات مقدّس الهيّه‌اند و جميع کمالات و فيوضات و تجلّيات از حقّ در حقيقت مظاهر قدسيّه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرآت صافيه لطيفه بجميع کمالات و فيوضات ساطع گردد . و اگر گفته شود که مرايا مظاهر آفتابند و مطالع نيّر اشراق مقصود اين نيست که آفتاب از علوّ تقديس تنزّل نموده و در اين آئينه مجسّم گشته و يا آنکه آن حقيقت نا محدود در اين مکان مشهود محدود گرديده استغفر اللّه عن ذلک اين اعتقاد طائفه مجسّمه است ولی جميع اوصاف و محامد و نعوت راجع باين مظاهر مقدّسه است يعنی هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائيم کلّ راجع باين مظاهر الهيّه است امّا بحقيقت ذات الوهيّت کسی پی نبرده تا اشاره ای نمايد يا بيانی کند و يا محامد و نعوتی ذکر نمايد . پس حقيقت انسانيّه آنچه داند و يابد و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع باين مظاهر مقدّسه است و راهی بجائی ديگر ندارد " السَّبيلُ مَقطوُع وَ الطَّلَبُ مَرْدُود ". امّا ما از برای حقيقت الوهيّت اسماء و صفاتی بيان کنيم و ببصر و سمع و قدرت و حيات و علم ستايش نمائيم اثبات اين اسماء و صفات نه بجهت اثبات کمالات حقّ است بلکه بجهت نفی نقايص است . چون در عالم امکان نظر کنيم مشاهده نمائيم که جهل ، نقص است و علم ، کمال لهذا گوئيم که ذات مقدّس الهيّه عليم است و عجز ، نقص است و قدرت ، کمال . گوئيم که ذات مقدّس الهيّه قادر است نه اينست که علم و بصر و سمع و قدرت و حيات او را کما هی ادراک توانيم زيرا آن فوق ادراک ماست چه که اسماء و صفات ذاتيّه الهيّه عين ذاتست و ذات منزّه از ادراکات و اگر عين ذات نبود تعدّد قدما لازم آيد و ما به الامتياز بين ذات و صفات نيز متحقّق و قديم لازم آيد لهذا تسلسل قدما نامتناهی گردد و اين واضح البطلان است. پس جميع اين اوصاف و اسماء و محامد و نعوت راجع بمظهر ظهور است و آنچه ماعدای او تصوّر نمائيم و تفکّر کنيم اوهام محض است زيرا راهی بغيب منيع نداريم اينست که گفته شده " کُلّما مَيَّزتُموهُ بِأوهامِکم فی اَدَقِّ مَعانيکم فَهُوَ مَخلُوقٌ مِثلکُم مَردُودٌ اِلَيکم ". اين واضح است که اگر بخواهيم حقيقت الوهيّت را تصوّر نمائيم آن تصوّر محاطست و ما محيط و البتّه محيط اعظم از محاط . از اين ثابت و واضح شد که اگر يک حقيقت الوهيّتی تصوّر نمائيم دون مظاهر مقدّسه آن اوهام محض است زيرا راهی بحقيقت الوهيّت که منقطع وجدانيست نه و آنچه بتصوّر ما آيد اوهام است . لهذا ملاحظه نما که طوائف عالم طائف حول اوهام و عبده اصنام افکار و تصوّر و ابداً ملتفت نيستند و اوهام خويشرا حقيقت مقدّسه از ادراکات و منزّه از اشارات شمرند و خويشرا اهل توحيد و ملل سائره را عبده اوثان شمرند و حال آنکه اصنام را باز وجود جمادی محقّق امّا اصنام افکار و تصوّر انسان اوهام محض حتّی وجود جمادی ندارند فاعتبروا يا اولی الابصار . و بدانکه صفات کماليّه و جلوه فيوضات الهيّه و انوار وحی در جميع مظاهر مقدّسه ظاهر و باهر ولی کلمة اللّه الکبری حضرت مسيح و اسم اعظم جمال مبارک را ظهور و بروزی ما فوق تصوّر زيرا دارنده جميع کمالات مظاهر اوّليّه بودند و مافوق آن بکمالاتی متحقّق که مظاهر سائره حکم تبعيّت داشتند مثلاً جميع انبيای بنی اسرائيل مظاهر وحی بودند و حضرت مسيح نيز مهبط وحی لکن وحی کلمة اللّه کجا و الهام اشعيا و ارميا و ايليا کجا . ملاحظه نما که انوار عبارت از تموّجات مادّه اثيريّه است که عصب بصر از آن تموّجات متأثّر گردد و مشاهده حاصل شود حال سراجرا تموّجات مادّه اثيريّه موجود و آفتابرا نيز تموّجات مادّه اثيريّه مثبوت امّا نور آفتاب کجا و نور ستاره و چراغ کجا روح انسانيرا در رتبه جنينی جلوه و ظهوری و همچنين در رتبه طفوليّت و رتبه بلوغ و رتبه کمال اشراق و بروزی روح روح واحد است امّا در رتبه جنينی فاقد مناقب سمع و بصر ولی در رتبه بلوغ و کمال در نهايت ظهور و جلوه و اشراق . و همچنين حبّه در بدايت انبات ورقه است و جلوه گاه روح نبات و در رتبه ثمره نيز مظهر آن روح يعنی قوّه ناميه در منتهای کمال ظاهر ولی مقام ورقه کجا و مقام ثمره کجا زيرا از ثمره صد هزار ورقه ظاهر گردد و لو اينکه کلّ بروح واحد نباتی نشو و نما کنند . دقّت نما که فضائل و کمالات حضرت مسيح و اشراقات و تجلّيات جمال مبارک کجا و فضائل انبيای بنی اسرائيل مثل حزقيل و اَشمَويل کجا کلّ مظاهر وحی بودند ولی فرق بی منتهی در ميان و السّلام.